

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم

بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: هاله الوردی
برگردان از: حمید سیماب (ح.س. کابل)
فرستنده: ع. شیرزاد
۲۱ اکتوبر ۲۰۱۹



واپسین روزهای زندگی محمد- ۲

نگرشی بر مرگ مرموز پیامبر اسلام

فصل ۱

تیوک: آخرین غزوه

پس از مهاجرت به مدینه در سال ۶۲۲ محمد دیگر آن واعظ صلحجویی که اهالی مکه را به سوی آئین یکتاپرستی فرا میخواند نبود. وی پس از رسیدن به مدینه به تعرضات پی در پی برای کشاندن بیباوران و شک گرایان به سوی راه الله دست یازید.^۱ عملیات متعدد نظامی و غنایم بیشماری که از تاخت و تازهای مختلف به دست آورد قوت و اراده محمد را چند چندان ساخت و او را بدون شک به نیرومندترین و ثروتمندترین مرد حجاز مبدل نمود، به حدی که سرانجام حتی بزرگترین سرداران مشرک قریش که سرسختترین دشمنان او بودند به سوی او متمایل

^۱ پس از مستقر شدن در مدینه محمد در طی هفت سال (از سال ۲ تا سال ۷ هجری/۶۲۳-۶۳۰ م) حدود سی غزوه (جمع آن «مغازی» یا «غزوات») را راه انداخت. این تعرضات مسلحانه که زیر رهبری مستقیم پیغمبر یا به اثر هدایت او صورت گرفتند از مصادف مسلحانه در میدان جنگ (مثلاً غزوه بدر در سال ۶۲۴/۲) تا یورش مسلحانه بر هدف (مثلاً یورش بر قلعه یهودیان خیبر در سال ۶۲۸/۷-۶۲۹) به اشکال مختلف صورت می گرفت.

شدند. بدینگونه بود که پس از عقد معاهدات صلح با بزرگترین قبایل عربستان، محمد در صدد آن شد تا غزوات نظامی بعدی خود را به سوی شمال شبه جزیره عربستان جهت دهد.

هدفش ازین کار چه بود؟ هدفش فتح اورشلیم (بیت المقدس) با انگیزه‌های سکاتولوژیک (اخروی) بود. در واقع آنچه محمد را بر این کار برانگیخت سؤال شماری از یهودیان بود که از او خواستند حقانیت نبوت خود را ثابت سازد: «اگر تو بر راستی پیغمبر بحق هستی باید به شام^۲ بروی چون صراط حق در شام، ماوای پیغمبران در شام و عرصه قیامت در شام است.»^۳ این درخواست محمد را واداشت تا برنامه بسجورانه رویارویی با امپراتوری مقتدر بیزانس را رویدست گیرد، با وجود آن که لشکر مسلمانان در حدی نبود که با بیزانسی‌ها مقابله کند، چنان که دو بار، در مویه در سال ۶۲۹ و در تبوک در سال ۶۳۱، به اثبات رسید.

در ماه جمادی‌الاول سال ۸ هجری (سپتمبر ۶۲۹) محمد فرمان غزوه مویه را که در پانزده کیلومتری جنوب گرک در شرق بحرالْمیت در اردن امروزی موقعیت داشت، صادر کرد. وی برای این لشکرکشی قشون سه هزار نفری اعراب را در مقابل «رومیان» (بیزانسی‌ها) گسیل کرد. بهانه اعلام جنگ در برابر بیزانسی‌ها قتل حارث ابن عُمیر فرستاده پیغمبر نزد پادشاه بصره بود که به دست سهرابیل غسانی سردار بقاء و نماینده هراکلیوس امپراتور بیزانس اسیر و سپس کشته شد. در پاسخ به این قتل محمد در برابر روم لشکر آراست^۴ و قیادت آن را به برده آزاد شده و پسر خوانده پیشین خود زید بن حارثه سپرد و هدایت صریح داد: «اگر زید کشته شد جعفر ابن ابی‌طالب قیادت لشکر را به دست گیرد و اگر او هم کشته شد جایش را عبدالله ابن رواحه بگیرد.»^۵ با این تدبیر دوراندیشانه محمد نشان داد که بر دشواری این اقدام نظامی و خطراتی که متوجه سپاه گسیل شده بود نیک آگاهی داشت. در واقع هم، بیزانسی‌ها لشکر محمد را از دم تیغ کشیدند و تعداد زیاد مسلمانان، به شمول سه سرداری که محمد تعیین کرده بود در جنگ مویه جان خود را از دست دادند.^۶ نابرابری نیروهای دو جانب (سه هزار جنگنده مسلمان در مقابل صد هزار بیزانسی) قابل تأمل است.^۷

با درک عمق فاجعه خالد بن ولید قیادت جنگ را به دست گرفت و شجاعانه سه روز مکمل جنگید و نه شمشیر را در طی جنگ خونین مویه شکست.^۸ با اینهمه، نبوغ جنگی خالد بن ولید جلو هزیمت لشکریان اسلام را نگرفت و ناباران به سربازان فرمان عقب‌نشینی داد. محمد بعداً ازین تصمیم خالد بن ولید استقبال کرد و او را گرامی داشت و

^۲ سرزمین شام که به عربی به آن «بلاد الشام» می‌گفتند در آن زمان شامل سوریه، لبنان، اردن، و فلسطین (اسرائیل) امروزی می‌شد.

^۳ طبقات ابن سعد (که ازین پس به «طبقات» اختصار خواهد یافت) ۱/۲۶۵؛ دلائل بیهقی ۵/۲۵۴؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۱/۱۷۸؛ روض سهیلی ۷/۳۸۷؛ مختصر ابن منظور ۱/۷۶؛ تاریخ ذهبی ۳/۴۰۹ (عدد نخست شماره جلد و عدد دوم شماره صفحه را نشان می‌دهند. برای توضیح بیشتر مآخذ به بخش «مآخذ عربی» در پایان کتاب مراجعه شود.)

^۴ المغازی واقدی ۲/۷۵۵؛ طبقات ۲/۱۲۸-۱۲۹؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۱/۲۹۸؛ أسد الغابه ابن الاثیر (که ازین پس به «أسد» اختصار خواهد یافت) ۱/۴۰۸؛ مختصر ابن منظور ۱/۱۵۲؛ تاریخ ذهبی ۲/۴۷۹

^۵ ابن هشام ۲/۳۷۳

^۶ در هنگام نبرد هر دو دست جعفر ابن ابی‌طالب قطع گردید. پیغمبر به او لقب «ذوالجناحین» (صاحب دو بال) و «طیار» (پرواز کننده) را داد و در مورد او گفت «خداوند به جای دو دست به جعفر دو بال داد تا با آن یکجا با ملانک به سوی بهشت پرواز کند.» (طبری ۲/۲۵۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲/۱۰-۱۱؛ أسد ابن الاثیر ۱/۳۴۳). جعفر ابن ابی‌طالب شخصیت مهمی است ولی اکثراً توسط برادرش علی در کسوف قرار داده شده است. پیغمبر به پسر عموی خود جعفر محبت خاص داشت و با وی قرابت خاصی احساس می‌کرد (مسند ابن حنبل ۲/۲۱۳؛ بخاری ۲/۹۶۰؛ سنن ترمذی ۵/۶۵۴؛ سنن بیهقی ۱۰/۳۸۲)

^۷ ابن هشام ۲/۳۷۵؛ الاستیعاب ابن عبدالبر ۱/۲۹۸؛ أسد ابن الاثیر ۱/۴۰۸

^۸ صحیح بخاری ۴/۱۵۵۵

لقب «سيف الله المسلول» (تیغ آخته الله) را به او که مستعدترین ستراتیژیست جنگی در میان اصحاب پیغمبر بود داد.^۹ این لقب با خالد بن ولید باقیماند و یکجا با شهرتش به ماورای مرزهای عربستان انتشار یافت.^{۱۰} پیغمبر شخصاً در حالی که بر اسب سوار بود و عبدالله فرزند کوچک پسر عموی جعفر ابن ابی طالب را در آغوش داشت در دروازه شهر مدینه به پیشواز لشکر هزیمت یافته شتافت.^{۱۱} مسلمانان خشمگین از نظامیان شکست خورده با طعنه و بیغاره استقبال نمودند و با فریادهای «گریزئیان! شما از جهاد فی سبیل الله گریخته‌اید!» بر سر و روی‌شان ریگ بیابان می‌افشاندند.^{۱۲}

افتضاح شکست موده محمد را از تلاش دوباره برای فتح شام باز نداشت. اندکی پس از فتح مکه (رمضان سال ۸ هجری / ۶۳۰ میلادی) وی در ماه رجب سال ۹ هجری (سپتمبر – اکتوبر ۶۳۰) سفربری (اردو کشی) برای غزوه تبوک را فرمان داد.^{۱۳} اینبار با درس گیری از شکست فاجعبار موده، محمد پیش روی محتاطانه‌تر به سوی شمال را مد نظر گرفت چون دریافت بود که هر اکلئوس امپراتور بیزانس آمادگی تعرض نظامی متقابل به سوی او را گرفته بود.^{۱۴} پیغمبر این تهدید را خیلی جدی تلقی نموده تصمیم به مقابله گرفت و به سوی تبوک در شمال غرب شبه جزیره عربستان در ششصد کیلومتری مدینه جهت گرفت. گفته می‌شود که لشکری که محمد آراست شامل ده ها هزار مرد جنگی و ده هزار اسب می‌شد و بزرگترین لشکری بود که تا آنزمان در عربستان گرد آورده شده بود.^{۱۵} محمد شخصاً فرماندهی سپاه را به عهده گرفت.

این آخرین غزوه پیغمبر و در عین حال طاقت فرساترین و دردناکترین غزوات او بود. وی برای تهیه مصارف این جنگ همه مردم عربستان را بسیج کرد.^{۱۶} عثمان بن عفان مرد ثروتمند مدینه و سومین خلیفه آینده مسلمین بدین مناسبت علاوه بر شتران و اسبان بیشماری که تهیه کرد ده هزار دینار یعنی هنگفتترین مبلغی را که تا آنزمان جمع‌آوری شده بود فراهم آورد.^{۱۷} در بدل این سخاوت عثمان که به سبب به زنی گرفتن دو دختر پیغمبر به «ذی النورین» (صاحب دو روشنائی) مشهور بود محمد دعای خاصی در حشش نموده گفت «بار الها، از عثمان راضی باش چون من از او راضیم.»^{۱۸} صحنه نسبتاً شگفتی آوری درین ارتباط در تواریخ قید شده است: محمد پولی را که ابن عفان ثروتمند به دامنش ریخته بود بوسید و اظهار داشت: «پس از امروز همه گناهان عثمان بخشیده شده‌اند.»^{۱۹} سایر اصحاب نیز با گشاده دستی در تمویل غزوه تبوک سهم گرفتند و زنان زیورات خود را اعانه دادند.^{۲۰} در میان

^۹ پیغمبر می‌دانست چگونه اصحاب شایسته خود را با دادن القاب اعزازی مفتخر و خشنود سازد. اعراب که خود را «افخر الامم» (با افتخارترین مردمان) می‌دانند شیفتگی خاصی به القاب پرتطنه دارند!

^{۱۰} طبری ۲۵۱/۲. مؤرخ یونانی تیوفان (Théophane) نیز از شجاعت افسانه‌ی خالد بن ولید و لقب «تیغ آخته الله» در کتاب خود «کرونوگرافی» (Chronographie) یادآوری نموده است. وی درین اثر خود از خالد بن ولید با نام «کالیدوس» (Chaledus) یاد کرده و لقب او را «gladius Dei» ترجمه نموده است.

^{۱۱} طبری ۲۵۲/۲

^{۱۲} پیغمبر به دفاع از جنگجویان پرداخته اظهار داشت «نه، اینها فُزار (گریختگی‌ها) نه بلکه کُزار (سخت‌حمله‌کنندگان در جنگ) هستند.» ابن هشام ۳۸۲/۲؛ طبقات ۱۲۹/۲.

^{۱۳} ابن هشام ۵۲۶-۵۱۵؛ دلائل بیهقی ۲۱۳/۵

^{۱۴} لشکر بیزانس حتی تا حدود بلقا در اردن پیش آمده بودند. (السیره الحلبیه ۱۸۳/۳)

^{۱۵} در نسخه‌های مختلف تواریخ اعداد مختلف درین مورد به ثبت رسیده‌اند. لشکری که به سوی تبوک راه افتاد مشتمل بر حدود سی هزار جنگنده بود (بحار الانوار مجلسی ۲۱۸/۲۱) در منابع دیگر حتی از بیشتر از هفتاد هزار مرد جنگی سخن آمده است (السیره الحلبیه ۱۸۵/۳)

^{۱۶} دلائل بیهقی ۲۱۴-۲۱۵؛ السیره الحلبیه ۱۸۳/۳

^{۱۷} السیره الحلبیه ۱۸۴/۳

^{۱۸} ابن هشام ۵۱۸/۲؛ سیره ابن کثیر ۶/۴

^{۱۹} مستدرک حاکم ۱۱۰/۳؛ دلائل بیهقی ۲۱۵/۵؛ تاریخ ذهبی ۲۲۹/۲

^{۲۰} السیره الحلبیه ۱۸۴/۳

کسانی که درین زمینه بیشتر سهم گرفتند از عبدالرحمن ابن عوف نیز نام برده می‌شود. پیغمبر از عثمان ابن عفان و عبدالرحمن ابن عوف با نام «خزائن الله فی الارض (خزائن خدا بر روی زمین)» یاد می‌کرد.^{۲۱}

پیش از عزیمت به سوی تیوک پیغمبر به جای خود محمد ابن سلمه انصاری را در رأس امور مدینه نصب کرد^{۲۲} و علی را که پسر عمو و دامادش بود تا زمان برگشتنش ناظر بر امور خانوادگی مقرر نمود. این تصمیم زمزمه‌ها و تمسخرهایی را برانگیخت و بداندیشان لب باز کردند که پیغمبر بر علی اعتماد ندارد و او را از مسؤولیت‌های سیاسی به دور نگه می‌دارد. آنها با نجوا از همدگر می‌پرسیدند «چه چیز مانع از آن شد که پیغمبر علی را با خود ببرد مگر این که دیگر از همراهی‌اش مشمنز است؟»^{۲۳} سایرین می‌گفتند: «اگر فرستاده خدا علی را برای واریسی امور مدینه نگماشت به خاطر آنست که او را سفیه و غیر قابل اعتماد می‌داند.»^{۲۴} صرف نظر از هر دلیلی، این نخستین باری بود که علی ابوالقاسم را در جنگ همراهی نمی‌کرد.^{۲۵} علی که سخت ازین بابت ناراحت بود نزد محمد در جُرف در نزدیکی مدینه رفت و از وی دلیل این تصمیمش را جویا شد: «منافقین می‌گویند که تو مرا جدی نمی‌گیری و بر من اعتماد نداری.» محمد پاسخ داد «دروغ می‌گویند. من مسؤولیت بزرگی یعنی مراقبت از خانواده من و خانواده خودت را بر دوش تو نهاده‌ام. ای فرزند ابوطالب،^{۲۶} آیا نمی‌خواهی مناسبت تو با من مانند مناسبت هارون با موسی باشد، با آن که پس از من پیغمبری نیست؟»^{۲۷} پس از شنیدن این پاسخ قاطع و در عین حال دیپلماتیک علی به مدینه برگشت.

به سبب خاطره دردناک و حقارت آمیز شکست موته تصمیم رفتن به تبوک با شور و اشتیاق چندانی از طرف مسلمانان استقبال نشد. گذشته از آن، فصل میوه چینی فرارسیده بود و مردم می‌خواستند در سایه درختان میوه در باغها و واحه‌های خود باقی بمانند.^{۲۸} زمانی که محمد برای رزم و نبرد انتخاب کرده بود به سبب گرمای سوزان و خشکی هوا به صورت خاص خشن و نامناسب بود، اما درین موقع آیتی نازل شد تا به مسلمانان یاد آورد که گرمای کشنده تابستان که از آن چنین بیم داشتند در برابر سوزندگی آتش دوزخ هیچ بود: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ - بر جای ماندگان از خانه نشستن خود خلاف خواست رسول خدا شادمان شدند و از این که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند: "در این گرما بیرون نروید." بگو: "آتش جهنم سوزان تر است اگر آنها می‌دانستند." (سوره توبه: ۸۱)» مسلمانان می‌دانستند که در جنگ با قبایل محلی اعراب مشرک و یا در این یا آن یورش و تاخت و تاز بُرد با آنها بود، اما سپاه پیغمبر در برابر نیرو و تدارکات نظامی مهیب ارتش بیزانس

^{۲۱} همانجا

^{۲۲} در نسخه های دیگر سبا ابن عرفة (*) قید شده است. (طبقات ۱/۱۶۵؛ ابن هشام ۲/۵۱۹؛ دلائل بیهقی ۵/۲۱۹) واژه‌هایی که ستاره (*) در کنار خود دارند کلماتی‌اند که املاي درست عربی آنها دریافت نگردید و به تقریب از روی صورت نوشتاری فرانسوی نوشته شده‌اند. (برگرداننده)

^{۲۳} طبقات ۳/۲۴؛ انصاب بلاذری ۲/۳۴۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۲/۱۷۵
^{۲۴} ابن هشام ۲/۵۱۹؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۱/۲. حتی شیعیان که طرفداران آتشین علی هستند ازین حکایت یاد می‌کنند (بحار الانوار مجلسی ۲۱/۲۰۸)

^{۲۵} طبقات ۳/۲۳
^{۲۶} مؤلفین سنی، بدون شک برای اذیت شیعیان، خوش دارند از علی با این اصطلاح که بیانگر فرزند کافر بودن اوست یاد کنند. در واقع با وجود آنکه ابوطالب که پدر علی و عموی پیغمبر بود به برادرزاده خود محبت پدری داشت از ایمان آوردن به اسلام اباً و ورزید و کافر مُرد.

^{۲۷} ابن هشام ۲/۵۲۰؛ مصنف ابن ابی شیبہ ۶/۳۶۶؛ مسند ابن حنبل ۵/۱۷۹؛ طبقات ۳/۲۴؛ سنن ابن ماجه ۱/۴۵؛ سنن نسائی ۷/۴۲۵، ۷/۴۳۰؛ المعجم الکبیر طبرانی ۱۲/۹۷؛ صحیح ابن حبان ۱۵/۳۶۹؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۲/۳۱؛ کنز متقی ۱۱/۵۹۹

^{۲۸} دلائل بیهقی ۵/۲۱۳

احساس ناتوانی می‌کرد و از شکست مصیبت‌بار دیگری بیمناک بود. آنها با ابوالقاسم به بحث نشستند اما بیهوده بود و او روی تصمیم خود پافشاری نموده امر سفربری را صادر کرد و حتی سرمنزل مقصود را که تبوک بود افشاء نمود، در حالی که عادتاً از روی بدگمانی و بی‌اعتمادی همواره برنامه‌های خود را مخفی نگه می‌داشت.^{۲۹}

بدین‌ترتیب، محمد تا آخرین ماه‌های حیاتش سیاستی غالباً جنگ طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد^{۳۰} و کسانی که به او ایمان آورده بودند خود را درگیر نوعی جنگ ممتد و زمینی می‌یافتند که در آن پیغمبرشان به آنها کمتر مهلت و فضای تنفس می‌داد چون الله در قرآن برایشان گفته بود «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ - بر شما قتال یعنی کشتار در جنگ واجب شده است (سوره بقره: ۲۱۶)». این سیاست ملهم از برخورد فرصت طلبانه‌ای (پراگماتیسمی) بود که اجازه می‌داد صندوق‌های خزانه به اثر یورش‌ها و هجوم‌های مسلحانه مسلمانان پر از پول نگهداشته شوند و در عین حال با نگهداشتن دائمی مجتمع مسلمانان در حال مواجهه با یک دشمن بیرونی «عینی» همبستگی درونی‌شان حفظ گردد.

پیروزی‌های پی در پی جنگی در ابتداء باعث شعله‌ور شدن آتش حرص و اشتیاق مسلمانان گردید که خود را مجاهدین شکست ناپذیر راه خدا تلقی می‌کردند، اما شکست در برابر بیزانسی‌ها در موه‌ت این باور را در ذهن‌شان شدیداً خدشه دار ساخت. برای انگیزه دادن به مجاهدین و نیز اطاعت از فرمان الهی که به وی گفته بود «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ - ای پیغمبر، مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن (سوره انفال: ۶۵)» محمد یغمای هوس‌انگیزی را در برابر چشمان جنگجویان مسلمان قرار داد: «بر تبوک حمله برید که غنیمت آن زنان موطلانی (بنات الاسفار) رومی خواهد بود.»^{۳۱} یکی از اصحاب پیغمبر به نام جد ابن قیس به وی گفت: «ای رسول خدا، مرا از رفتن به تبوک و دچار وسوسه شدن معذور دار. نزدیکان من می‌دانند که هیچ مردی به اندازه من به زنان راغب نیست و می‌ترسم که با دیدن آنهمه خوبرویان زردموی توان خودداری از من سلب شود.»^{۳۲} پیغمبر با همدلی به وی رخصت داد تا در غزوه سهم نگیرد.^{۳۳} قرآن این ماجرا را چنین بیان می‌کند: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ - و از میان‌شان یکی با تو گوید که به من در جهاد اجازه معافی ده و مرا در آتش فتنه میفکن (سوره توبه: ۴۹)». مخالفین محمد که متون اسلامی از آنان به نام «منافقین» یاد می‌کنند با شادمانی از امکان شکست دیگر پیغمبر در برابر بیزانسی‌ها استقبال می‌نمودند و برای ترساندن «مجاهدین فی سبیل الله» به آنها می‌گفتند: «آیا فکر می‌کنید که نبرد با زردمویان (بنو الاسفار) مانند جنگ عرب‌ها میان خودشان است؟»^{۳۴} وقتی پیغمبر ازین نیشخندها آگاهی یافت آنانی را که چنین تمسخر می‌کردند نزد خود فراخواند. آنها عذر شوخی و مزاح پیش کشیدند، درین وقت آیت قرآنی برای تنبیه استهزاء کنندگان آشکار شد: «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِإِلَهِهِ وَإِيَّاهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ؟ - و اگر از آنها بپرسی که چرا سخریه و استهزاء می‌کنید؟ پاسخ دهند که ما به مزاح و مطایبه سخن می‌رانندیم. بگو: آیا با خدا و آیات و رسول او تمسخر می‌کردید؟! (سوره توبه: ۶۵)»^{۳۵}

29 همانجا

30 قابل ملاحظه است که این سیاست غالباً پرخاشگر و سلطه جویانه با ستراتیژی‌های ائتلاف و مصالحه پیش برده می‌شد که این امر فرصت طلبی هشیارانه محمد را نشان می‌دهد.

31 تفسیر مجاهد ۲۸۱/۱؛ تفسیر طبری ۲۸۷/۱۴؛ المعجم الکبیر طبرانی ۶۳/۱۱؛ تفسیر ابوحیان ۵/۴۳۱؛ تفسیر الدر المنثور سیوطی ۲۱۳/۴

32 دلائل بیهقی ۲۱۳/۵

33 ابن هشام ۵۲۶/۲؛ تفسیر طبری ۲۸۷/۱۴

34 ابن هشام ۵۲۵/۲؛ تاریخ ذهبی ۶۴۲/۲؛ سیره الحلبیه ۱۰۲/۳

35 تفسیر ابن کثیر ۱۷۱/۴

عقیده عمومی بر آن بود که سفربری در برابر بیزانس تصمیم نادرستی است. به استثنای تمویل کنندگان سخاوتمند جنگ چون عثمان ابن عفان که بدون شک منافع گزافی را از سرمایه‌گذاری خود انتظار داشتند،^{۳۶} سایر مسلمانان تصمیم رفتن به تبوک برای رزم و نبرد را زیاد جدی نگرفتند، ولی نه لب‌های خاموش بی‌میلان و نه کنایه‌های آشکار هیچ یک نتوانست محمد را از تصمیمش منصرف سازد. فرمان حرکت لشکر به سوی تبوک صادر شد.

روز پنجشنبه بود که سپاهیان راه افتیدند^{۳۷} و خیلی زود آنچه مسلمانان از آن می‌ترسیدند جامه عمل پوشید. کارزار تبوک مصیبت‌بار بود، به حدی که از آن بنام «العُسره» (سختی بزرگ) یاد می‌کردند. این اصطلاح حتی در قرآن نیز آمده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ - هَمَانَا خُدا بر پیغمبر و اصحابش از مهاجر و انصار که در ساعت سختی- که نزدیک بود دل‌های فرقه‌ای از آنها از رنج و تعب بلغزد- پیروی از رسولش کردند باز لطف فرمود و از لغزش‌هایشان درگذشت (سوره توبه: ۱۱۷)»

به سبب گرمی هوا لشکر نمی‌توانست جز در شب منزل کند. تشنگی آنچنان آزار دهنده بود که مجاهدین شکم شترهای خود را می‌دریدند تا مایع داخل آن را بنوشند.^{۳۸} در نتیجه این حالت بود که مسلمانان از فرمان پیغمبر سرپیچیدند و هنگامی که به چاهی رسیدند که پیغمبر به خاطر ترس از ته کشیدن سریع آب آنان را از نزدیک شدن به چاه منع کرد، باز هم همان منافقین نافرمانی کردند و بی‌محابا از آن نوشیدند. بزودی آب ته کشید و تقریباً چیزی نماند. پیغمبر نزدیک آمد و از آنچه مانده بود جرعه‌ای نوشید و سپس آن را تف کرد. همان لحظه آب از ته چاه فوران زد و بزودی چاه مالا مال از آب شد.^{۳۹} احادیث بر آنند که برای نجات مسلمانان از تشنگی پیغمبر معجزات دیگری هم به ظهور رساند، مثلاً باری پس از نماز باران به وفرت بارید.^{۴۰} زمانی هم که اردوگاه مسلمانان دچار گرسنگی و قحطی شدید شد^{۴۱} محمد معجزه‌ای نشان داد که به یاد آورنده اعجاز تکثیر قرص‌های نان توسط عیسیای مسیح بود.^{۴۲} سفر جانب تبوک آنقدر طاقت‌فرسا بود که باری نه تنها سپاهیان بلکه خود پیغمبر نیز از فرط خستگی و بی‌حالی یارای بلند شدن برای ادای نماز صبح را نداشتند.^{۴۳}

با رسیدن به تبوک، اردوی مسلمانان اثری از قشون بیزانس نیافت. گفته می‌شد که بیزانسی‌ها پا به فرار گذاشته بودند. برای نشان دادن این که از حمله احتمالی دشمن ترسی به دل ندارند، سپاهیان پیغمبر مدت بیست روز در تبوک اطراق کردند (در حالی که لشکر معمولاً نباید بیشتر از سه روز در نبردگاه بپاید) و هیچ مصافی صورت نگرفت. پس از ظفر بدون نبرد محمد در تبوک^{۴۴} قبایل مسیحی عرب که در منطقه ساکن بودند بدون هیچ گونه

^{۳۶} عثمان و ابن عوف پول زیادی را از یمن غزوات پیغمبر به دست آوردند (مغازی واقدی ۵۲۳/۲)

^{۳۷} دلائل بیهقی ۲۱۹/۵

^{۳۸} طبقات ۱۶۷/۱؛ دلائل بیهقی ۲۲۹/۵؛ سیره الحلبیه ۱۸۹/۳

^{۳۹} دلائل بیهقی ۲۳۶/۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۷/۲؛ سیره الحلبیه ۱۹۳/۳

^{۴۰} دلائل بیهقی ۲۳۰/۵-۲۳۱

^{۴۱} صحیح مسلم ۴۲/۱

^{۴۲} دلائل بیهقی ۲۲۹/۵؛ سیره الحلبیه ۱۹۸/۳

^{۴۳} سیره ابن کثیر ۴۰۴-۴۰۳؛ سیره الحلبیه ۱۹۳/۳

^{۴۴} مؤرخ و خاورشناس فرانسوی ماکسیم رودینسون در مورد غزوه تبوک از «نیمه شکست» مسلمانان صحبت می‌کند (Maxime Rodinson, *Mahomet*, Seuil, 1968, rééd. 1994, p. 336 46.)

مقاومت اموال و زمین های خود را گذاشته فرار را بر قرار ترجیح دادند. سرکردگان و شهریارانی که بر مناطق مرزی میان شام و شبه جزیره عربستان حکم می راندند نزد پیغمبر آمدند تا خراج بپردازند و در امان بمانند.^{۴۵}

پیغمبر اندیشه پیش روی به سوی شام و تعقیب نیروهای بیزانسی تا سرزمین خودشان را در سر می پرورید اما دیگران با اشاره به این که چنین کاری خطر «ترسانیدن» هراکلیوس را در پی داشت او را ازین کار منصرف ساختند. عمر ابن خطاب به او توصیه کرد تا به مدینه برگردد.^{۴۶} از دید عمر ورود به شام خطرات زیادی در پی داشت، به خصوص این که اراضی شام نه آن صحرا های ریگزاری بود که اعراب با آن آشنائی نزدیک داشتند. مشاورین از شمار چشمگیر سپاه بیزانس که عدد آن به دو صد و پنجاه هزار جنگجو می رسید گفتند. شگفتی آور است که مگر پیش از عزم لشکرکشی به تبوک، آیا آگاهی وجود نداشت که به جنگ یکی از نیرومند ترین قشون جهان آنروز می رفتند؟

غزوه تبوک و مناسبات مغشوش و پیچیده مربوط به آن که مجموعه های احادیث از آن حکایات و روایات دارند پرسش های زیادی را در مورد انگیزه اصلی آن برمی انگیزد. برخی جزئیاتی که واقعی روایت میکند حاکی از آنست که غزوه تبوک، غزوه ای که هیچ گونه نبردی در آن صورت نگرفت، بیشتر از کارزار نظامی یک «سفر تجاری» بود. نویسنده کتاب المغازی تصریح می دارد که اصحاب پیغمبر در تبوک مصروف معاملات داد و ستد بودند. وی چشم دید موثق صحابی معتبری چون زید ابن ثابت را نقل می کند که می گفت «ما با فرستاده خدا به سوی تبوک رفتیم. می خریدیم و می فروختیم. رسول خدا ما را می دید که چنان می کردیم اما هیچ اعتراضی نمی کرد.»^{۴۷} تبوک یک مرکز تجاری بود. پس از شکست خردکننده جنگ موته، آیا محمد می خواست جنگ اقتصادی در بیزانس راه بیندازد؟

در ختم غزوه تبوک لشکر مسلمانان سری به دومة الجندل^{۴۸} زد که حیثیت چهارراه بزرگ تجارتي را داشت و شمار زیادی از سوداگران عرب در آنجا سکونت داشتند. محمد پیش از آن چند دسته نظامی به دومة الجندل فرستاده بود^{۴۹} و قبل از آن که اردوگاه مسلمانان از تبوک بساط خود را جمع کند محمد یک بار دیگر آنجا را هدف قرار داد و خالد بن ولید را در رأس چهارصد سپاهی سوار برای آوردن اکیدر ابن عبدالمملک سردار ثروتمند اعراب مسیحی آن شهر فرستاد. ماجرای این اختطاف با جزئیات آن در منابع عربی شرح گردیده است. اکیدر در شب بدر مهتاب با زوجه خود روی تخت بام قلعه خود بود که با شنیدن صدای لهله شکارچیان به همسر گفت «من هم می روم شکار کنم.» وقتی از دژ برآمد خالد بن ولید و افرادش که در کمین او نشسته بودند او را تعقیب کردند و شکارچی خود نخجیر

⁴⁵ در میان این سرکردگان و شهریاران از یوحنا بن روبه سردار شهر آبله در نزدیکی خلیج عقبه نام برده می شود که پذیرفتن اسلام را رد کرد (ابن هشام ۵۲۵/۲). باشندگان سه منطقه یهودی نشین همجوار نیز چنین کردند (دلائل بیهقی ۲۴۷/۵-۲۴۹؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۱/۲)

⁴⁶ المغازی واقدی ۱۰۱۹/۳؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۷/۲؛ سیره الحلیبه ۲۰۰/۳

⁴⁷ المغازی واقدی ۱۰۳۵/۳

⁴⁸ فاصله میان تبوک و دومة الجندل که امروز در شمال عربستان سعودی واقع است سه صد کیلومتر است.

⁴⁹ محمد سه سال پیش از آن (شعبان سال ۶ هجری / دسامبر ۶۲۷) عبدالرحمن ابن عوف را در رأس گروهی از مسلمین برای دعوت اهالی دومة الجندل به اسلام به آنجا فرستاده بود (المغازی واقدی ۵۶۱/۲؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴۵/۲-۴۶). بعدها به پیغمبر اطلاع رسید که اعراب آن دیار می خواستند بر مدینه حمله کنند، پس در ماه ربیع الاول سال ۹ هجری (جون ۲۳۰) محمد تصمیم گرفت که خودش با هزار تن از جنگاوران مسلمان بدانجا رود اما وقتی به دومة الجندل رسید هیچ کس را در آنجا نیافت چون اهالی با شنیدن خبر نزدیک شدن مسلمانان همه فرار نموده بودند. (المغازی واقدی ۱۰۳/۱؛ طبقات ۶۲/۲). ابن هشام در سیره خود تأیید می دارد که در ماه ربیع الاول سال ۵ هجری (ژوئیه ۶۲۶) پیغمبر غزوه تعجب آوری را علیه دومة الجندل راه انداخت که در آن پیش از آن که بدانجا برسد از راه برگشت (ابن هشام ۲۱۳/۲). ابن کثیر نیز می گوید که در همان سال پیغمبر به دومة الجندل رسید و دید که اهالی همه فرار کرده بودند (سیره ابن کثیر ۱۷۷/۳-۱۷۸).

شد. در هنگام حمله برای اختطاف اکیدر برادرش حسن کشته شد. اکیدر عبائی با حاشیه زربافت به تن داشت که «تبغ آخته الله، سیف الله المسلول» خالد بن ولید در دم آن را به زور قاپید.^{۵۰} انسان محصول این شکار را نزد پیغمبر آوردند. مسلمانان حاضر در آنجا از لباس فاخر و جواهرات و زیورات شاهانه‌ای که اکیدر با آن آراسته بود غرق در حیرت بودند. ابوالقاسم خطاب به پیروان خود اظهار داشت «ازین جامه ها در شگفتی هستید؟ قسم به خداوند که کهنه دستمال‌های سعد ابن معاذ در بهشت ازین زیباتر اند.»^{۵۱} اکیدر برای نجات زندگی خود پرداخت بهای خیلی گزافی را به شکل جزیه یعنی مالیاتی که از اهل کتاب در برابر امان از طرف مسلمانان گرفته می‌شد پذیرفت. پیغمبر این نوع جزیه‌ستانی را در غزوه بدر هنگامی شروع کرد که اسیران جنگی را در بدل پرداخت پول آزاد می‌ساخت، اما اکیدر اسیر جنگی نبود بلکه قربانی آدم ربائی بود. بنابر دلائل قابل درک وی از پذیرفتن اسلام ابا ورزید. چگونه می‌توانست به دین رهنمایی ایمان بیاورد که او را در دل شب از برابر منزلش دزدیدند، برادرش را کشتند و خودش را مجبور به پرداخت خون بها کردند؟

غزوه تبوک را می‌توان به مثابه حادثه برجسته‌ای در آخرین ماه‌های زندگی پیغمبر پنداشت. این غزوه حماسه نبود بلکه جنگی بی‌نتیجه بود که در تارک آن یک عمل آدم ربائی قرار داشت. اگر این کارزار در تاریخ‌نامه‌ها ثبت شده بیشتر به خاطر حادثه بزرگی است که در راه بازگشت به سوی مدینه اتفاق افتاد. هنگامی که محمد از گردنه کوهی می‌گذشت مورد سوء قصد واقع شد که خاطره آن را احادیث زیر نام «توطئه عقبه» ثبت نموده‌اند.

ادامه دارد

Les Derniers Jours de Mohammad

Enquête sur la mort mystérieuse du Prophète

PAR

Hela Ouardi

TRADUIT PAR

Hamid Simab (H.S. Kabuli)

⁵⁰ المغازی واقعی ۱۰۲۶/۳؛ ابن هشام ۵۲۶/۲؛ طبری ۱۸۵/۲. شگفتی آور است که در حدیث دیگری از قول مسلم می‌خوانیم که همین عبای زربافت را خود اکیدر به قسم «تحفه» به محمد داد (صحیح مسلم ۱۴۲/۶)!

⁵¹ صحیح بخاری ۹۲۲/۲؛ صحیح مسلم ۱۵۰/۷؛ روض سهیلی ۳۹۷/۷. سعد ابن معاذ صحابی پیغمبر از قبیله اوس و از برجستگان انصار مدینه بود. او و سعد ابن عبادہ رئیس قبیله خزرج با نام «سعدان» (دو سعد) یاد می‌شدند. سعد ابن معاذ در جنگ‌های عمده مسلمانان سهم داشت و در جنگ خندق زخم مهلک برداشت. افسانه‌های مسلمانان حکایت از آن دارند که روز مرگ او عرش خدا لرزید!